

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

جلسه گذشته، احتمال مهمی در تحلیل واجب کفایی بررسی شد، این‌که وجوب به نحو عام استغراقی بر عهده همه مکلفین ثابت باشد (تعدد وجوب به تعدد مکلف)، ولی با انجام فعل توسط بعضی، تکلیف از دیگران ساقط شود؛ بدون آن‌که وجوب هر فرد مشروط به ترک دیگران باشد. محقق اصفهانی این تصویر را ثبوتاً معقول دانسته و بر اساس آن، سه نتیجه می‌گیرد: 1- اگر همه انجام دهند، همگی ممتازند؛ 2- اگر همه ترک کنند، همگی عاصی‌اند؛ 3- و اگر بعض انجام دهند، به جهت تحقق غرض، تکلیف از دیگران ساقط می‌شود. محقق خویی در مقابل، برای همین تصویر، اشکال ثبوتی می‌آورد و می‌فرماید یا غرض واحد است یا متعدد. اگر غرض واحد و قائم به صرف وجود واجب در خارج است، به گفته ایشان، باید خطاب هم واحد باشد و متوجه یک نفر؛ توجه خطاب به دیگران، بلا داعی و خلاف حکمت است، مگر این‌که وجوب هر فرد مشروط به ترک دیگران فرض شود که مستلزم تزامم در مقام جعل و بطلان است. در پاسخ، می‌گوییم معیار «مقتضی خطاب»، قبل از عمل است، نه بعد از آن. پیش از فعل، چون هر یک از مکلفین بالقوه قادر بر تحصیل غرض واحدند، خطاب عام استغراقی به همگان داعی و مقتضی دارد و لغو نیست. لغویت بعدالعمل، سنجۀ درستی برای جعل نیست. در فرض تعدد اغراض نیز، لازم نیست حتماً به تزامم در مقام جعل و اشتراط وجوب هر فرد به ترک دیگری برسیم. همان‌گونه که در واجب تخییری، تعدد غرض با عدم تزامم جعلی جمع شد، در واجب کفایی نیز می‌توان گفت وجوب هر یک ثابت است و سقوط وجوب دیگری در مقام امتثال، از راه انتفای موضوع به سبب تحقق غرض است، نه از راه شرط بودن ترک غیر در جعل. بنابراین، تحلیل محقق اصفهانی - که وجوب را عام استغراقی و سقوط را بر محور تحقق غرض قرار می‌دهد - ثبوتاً قابل قبول و از اشکال محقق خویی مصون است.

سه نظریه اصلی در تحلیل واجب کفایی

در پایان بحث واجب کفایی، سه نظریه‌ی محوری در میان معاصرین قابل طرح و بررسی است: نظریه‌ی آیت‌الله خویی، آیت‌الله بروجردی و نظریه‌ی امام خمینی و بر همان سیاق، مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه. در این بحث، دو مبنای اول، یعنی مبنای محقق خویی و محقق بروجردی را به صورت منقح‌تقریر و تحلیل می‌کنیم، و در ضمن آن، نقدهای اساسی‌ای که در کلام مرحوم آیت‌الله فاضل مطرح خواهد شد.

نظریه محقق خویی در واجب کفایی

تقریر مبنا: تعلق وجوب به «أحد المكلفين لا بعينه»

آیت‌الله خویی قدس سره در تحلیل واجب کفایی، [1] پس از ردّ این‌که مکلف در این قسم «جميع افراد» به نحو استغراق یا «مجموع من حيث المجموع» یا «فرد معین» باشد، به این نتیجه می‌رسد که:

ان يكون التكليف متوجهاً إلى أحد المكلفين لا بعينه المعبر عنه بصرف الوجود، وهذا الوجه هو الصحيح.

یعنی تکلیف در واجب کفایی متوجه «یکی از مکلفین» است، نه به صورت شخص معین، بلکه به نحو «لا بعینه»، و این «واحد لا بعینه» را به «صرف الوجود» تعبیر می‌کند. ایشان توضیح می‌دهد همان‌گونه که غرض مولا گاهی به صرف وجود طبیعت تعلّق می‌گیرد و گاهی به مطلق وجودها، در باب فاعل نیز غرض او گاهی به صدور فعل از جمیع مکلفین، و گاهی به صدور آن از صرف وجود ایشان تعلّق می‌گیرد:

بيان ذلك هو ان غرض المولى كما يتعلق تارة بصرف وجود الطبيعة و أخرى بمطلق وجودها، كذلك يتعلق تارة بصدوره عن جميع المكلفين و أخرى بصدوره عن صرف وجودهم، فعلى الأول الواجب عيني... و على الثاني فالواجب كفائي بمعنى انه واجب على أحد المكلفين لا بعينه المنطبق على كل واحد واحد منهم، و يسقط بفعل بعض عن الباقي.

پس، اگر غرض به صدور فعل از جمیع مکلفین تعلّق بگیرد، واجب عینی خواهد بود، و اگر غرض به صدور از صرف وجود مکلفین تعلّق گیرد، واجب کفایی است، به این معنا که واجب است بر «أحد المكلفين لا بعينه» که بر هر یک از افراد صادق است، و با فعل بعض، از دیگران ساقط می‌شود.

تشریح آثار سه‌گانه واجب کفایی بر این مبنا

آقای خویی سه خصوصیت مقبول واجب کفایی را بر همین اساس تبیین می‌کند. اگر برخی انجام دهند، تکلیف از دیگران ساقط است؛ چون غرض مولا با تحقق فعل از «أحدهم لا بعينه» حاصل می‌شود. اگر همه ترک کنند، همگی مستحق عقاب‌اند. ایشان می‌فرماید:

و اما لو تركه الجميع لكان كل منهم مستحقاً للعقاب، فان صرف الوجود يصدق على وجود كل منهم من ناحية، و المفروض ان كلا منهم قادر على إتيانه من ناحية أخرى.

یعنی هر یک، از جهتی مصداق «صرف الوجود» است و قدرت بر فعل دارد. پس هر یک با ترک آن، مستحق عقاب است. اگر همه دفعه‌اً واحده انجام دهند، همگی مستحق ثواب‌اند. ایشان در فرض اجتماع همگان بر امتثال، می‌گوید:

و لو أتى به جميعهم، كما إذا صلوا على الميت – مثلاً – دفعة واحدة كان الجميع مستحقاً للثواب، لفرض ان صرف الوجود في هذا الفرض يتحقق بوجود الجميع دون خصوص وجود هذا أو ذاك.

یعنی در این فرض خاص، «صرف الوجود» به «مجموع وجودات» تحقق می‌یابد، نه به وجود فرد معین. لذا همه‌ی آنان، تحت همان تکلیف کفایی داخل و سزاوار ثواب‌اند. خلاصه‌ی نتیجه‌گیری ایشان این است که:

فالنتيجة هي ان الواجب الكفائي ثابت في اعتبار الشارع على ذمة واحد من المكلفين لا بعينه الصادق على هذا و ذاك، نظير ما ذكرناه في بحث الواجب التخييري من ان الواجب أحدهما لا بعينه المنطبق على هذا الفرد أو ذاك لا خصوص أحدهما المعين، فلا فرق بين الواجب التخييري و الواجب الكفائي إلا من ناحية ان الواحد لا بعينه في الواجب التخييري متعلق الحكم و في الواجب الكفائي موضوعه.

یعنی در واجب تخییری، «واحد لا بعینه» متعلّق حکم است (احد الفردين مثلاً). در واجب کفایی، «واحد لا بعینه» موضوع حکم است (أحد المكلفين).

نقد مبنای محقق خویی

در نقد این مبنا چند نکته‌ی اساسی را متذکر می‌شویم:

أَوَّلُ الدَّعْوَى بَوْدِنِ اسْتِنَادٍ بِهٖ وَقُوعِ عَرَفِيٍّ وَ شَرْعِيٍّ

اولاً، اصل بحث در واجب کفایی، انکار وقوع این قسم از تکلیف و لوازم سه‌گانه‌ی آن نیست، بلکه از آغاز مسلم است که در شریعت، واجبی به نام «واجب کفایی» جعل شده است. و همگان می‌پذیرند که اگر همه آن را انجام دهند، همه ممتثل‌اند. اگر همه ترک کنند، همه عاصی‌اند. و اگر یکی انجام دهد، تکلیف از دیگران ساقط می‌شود. بحث در «کیفیت ثبوت و حقیقت تحلیل این جعل» است، نه در اصل وقوع آن. محقق خویی می‌فرماید:

و هذا واقع في العرف و الشرع، و لا مانع منه أصلاً...

و سپس، مواردی از عرف (آمر بودن مولا نسبت به احد عبیده لا بعینه) و از شرع (مانند دفن میّت) را به‌عنوان شاهد ذکر می‌کند. اشکال ما به ایشان این است که ما در مقام اثبات ساختار ثبوتی هستیم، و خود «وقوع عرفی و شرعی» نیازمند تحلیل است. این‌که بگوییم: «آن‌که در عرف و شرع وجود دارد، همان است که ما گفته‌ایم: وجوب متعلّق به أحد المکلفین لا بعینه و به نحو صرف‌الوجود است»، در حقیقت عینُ أَوَّلِ الدَّعْوَى است؛ یعنی مدّعی خود را بر واقع مجمل شرعی تطبیق داده‌ایم، نه آن‌که با برهان مستقل، صورت ثبوتی مسئله را اثبات کرده باشیم.

دشواری تبیین امتثالات متعدد مستقل (خصوصاً در نماز میّت)

نکته‌ی دوم، مربوط به تطبیق این مبنا بر مواردی است که در آن‌ها، تکرّر فعل و امتثال در خارج به‌صورت روشن رخ می‌دهد، مانند نماز میّت. در بسیاری از واجبات کفایی، مانند صلاة میّت، امتثال، منحصر در فرض «دفعه واحد» نیست. اگر هزار نفر، دفعه واحد بر یک میّت نماز بخوانند، بی‌تردید هزار نماز مستقل در خارج محقق شده، و عرفاً و شرعاً برای هر یک، امتثال و استحقاق ثواب جداگانه ثابت است. اگر گروهی امروز، گروهی فردا، و گروهی پس‌فردا بر همان میّت نماز بخوانند، باز هر نماز مستقل، ادای مستقلی از واجب یا مستحب است.

آقای خویی در فرض «صلّوا علیه دفعه واحدة» می‌فرماید:

صرف الوجود في هذا الفرض يتحقّق بوجود الجميع دون خصوص وجود هذا أو ذاك.

یعنی در این‌جا صرف‌الوجود، به‌نحو خاصی به «مجموع وجودات همگان» نسبت داده می‌شود، نه به وجود یک فرد معین. اما اشکال آن است که در واقع، در چنین فرضی هزار فعل مستقل واقع شده است، نه یک فعل یا یک وجود. اگر هم - بر مبنای خاصی - در یک حالت بسیط، بتوان فرض کرد که «صرف‌الوجود مکلف» به نحو معقولی با یک فعل واحد تصویر شود، در مواردی که افعال متعدد مستقل (چه به‌صورت هم‌زمان، چه متعاقب در طول زمان) واقع می‌شوند و همه به‌نحو امتثال مستقل محسوب می‌گردند، دشوار است این همه را تحت یک تکلیف متوجّه به «أحد لا بعینه» به‌گونه‌ای بسنده و بی‌اشکال تحلیل کنیم.

به تعبیر دیگر، قید «دفعه واحدة» که محقق خویی آورده است، بیش از آن‌که مشکلی را حل کند، حدّ و مرز کارایی این تحلیل را آشکار می‌کند؛ زیرا خصوصیات واجب کفایی، در مثل نماز میّت، منحصر در فرضی نیست که همگان در آن واحد عمل را انجام دهند، بلکه در حالات متعدد زمانی نیز، هر نماز، ادای مستقلی از تکلیف (یا استحباب) است، و تحلیل «صرف‌الوجود مکلف» به‌عنوان یک موضوع لا بعینه، در مواجهه با این تکرّر واقعی امتثالات، به‌روشنی دچار تنگنا می‌شود.

جمع‌بندی نقد: بنابراین، هرچند اصل وجود واجب کفایی و سه خصوصیت مشهور آن مسلم است، اما این‌که کیفیت ثبوتی آن عیناً همان باشد که محقق خویی فرموده‌اند، یعنی تعلّق وجوب به «أحد المکلفین لا بعینه» به نحو صرف‌الوجود، ادعایی است که بر آن برهان روشنی اقامه نشده، و استناد به وقوع عرفی و شرعی، در واقع به‌کارگیری خود محلّ نزاع به‌عنوان دلیل است، نه

حلّ استدلالی مسئله.

نظریه آیت‌الله بروجردی در واجب کفایی

اختلاف در «مکلف‌به»، نه در «مکلف»

نظریه‌ی آیت‌الله بروجردی اعلی‌الله‌مقامه، از جهات زیادی به مبنای محقق اصفهانی نزدیک است (در لزوم انحلال تکلیف به عدد مکلفین)، اما زاویه‌ی نگاه او با نظریه‌ی محقق خویی متفاوت است؛ زیرا محور تفاوت را در متعلّق حکم (مکلف‌به) قرار می‌دهد، نه در موضوع حکم (مکلف). [2]

تحلیل سه اضافی وجوب و محلّ اختلاف عینی و کفایی

ایشان در «نهایة الأصول» می‌فرماید:

إن الوجوب مطلقاً له إضافة إلى من يصدر عنه - أعني الطالب -، وإضافة أخرى إلى من يتوجه إليه - أعني المطلوب منه -، وإضافة ثالثة إلى ما يتعلق به - أعني المطلوب - . و الفرق بين العيني و الكفائي ليس في المطلوب منه، كما هو مقتضى التصويرات الثلاث، بل الفرق بينهما في المطلوب... .

یعنی وجوب، سه نسبت دارد: 1- نسبت به «طالب» (مولا)؛ 2- نسبت به «مطلوب‌منه» (مکلف)؛ 3- نسبت به «مطلوب» (مکلف‌به). تفاوت واجب عینی و کفایی، در «مطلوب‌منه» (مکلف) نیست، برخلاف بسیاری از تصاویری که محور اختلاف را در مکلف دانسته‌اند. بلکه تفاوت در خودِ مطلوب و مکلف‌به است. ایشان سپس می‌افزاید:

فالمطلوب في الوجوب الكفائي هو نفس الطبيعة المطلقة غير المقيدة بصدورها عن هذا الشخص، بخلافه في الوجوب العيني، فإنه عبارة عن الفعل المقيد بصدوره عن هذا الفاعل الخاص.

یعنی در وجوب کفایی، مطلوبِ مولا، طبیعتِ فعل است به‌صورتِ مطلق، بدون تقدید به صدور از شخص معین. در وجوب عینی، مطلوب، طبیعتِ مقید به صدور از فاعلِ خاص است. محقق بروجردی تفصیل این مطلب را چنین بیان می‌کند:

قد تكون المصلحة في صدور الفعل عن كل واحد من المكلفين، فحينئذ يؤمر كل واحد منهم بإيجاد الطبيعة المقيدة بصدورها عن نفسه، ففي قوله: «أقيموا الصلاة» مثلاً يكون كل واحد من المكلفين مأموراً بإيجاد طبيعة الصلاة المقيدة بصدورها عن نفسه. و قد تكون المصلحة في صدور طبيعة الفعل و تحققه في الخارج من غير تقييد بصدوره عن شخص خاص، فحينئذ يؤمر كل واحد من المكلفين بإيجاد هذه الطبيعة المطلقة حتى عن قيد صدورها عن نفسه.

خلاصه آن‌که در واجب عینی، مصلحت در صدور فعل از هر مکلف نسبت به خودش است. لذا «أقيموا الصلاة» یعنی هر مکلف مأمور به ایجاد طبیعتِ صلاةِ مقید به صدور از نفس خود است. در واجب کفایی، مصلحت در اصل تحقق طبیعتِ فعل در خارج است، بدون قیدِ صدور از شخص خاص. لذا هر مکلف مأمور به ایجاد «طبیعتِ مطلقه» است، حتی از قید صدور از خود او.

نتیجه: وجوب استغراقی بر همگان و وحدتِ متعلّق

محقق بروجردی نتیجه می‌گیرد:

و الحاصل: أن مطلوب المولى في الوجوب الكفائي هو وجود الطبيعة المطلقة غير المقيدة بصدورها عن كلف بها... و كان كل واحد من المكلفين قادراً على إيجاد هذه الطبيعة، فلا محالة يتوجه طلبه إلى كل واحد واحد منهم لعدم خصوصية موجبة للتخصيص بواحد منهم، و معه يكون التخصيص ترجيحاً بلا مرجح.

و بالجملة: التكليف يتوجه إلى كل واحد منهم مستقلاً، و لكن ما كلف به كل واحد منهم عبارة عن أصل الطبيعة غير المقيدة بصورها عن نفسه... و لازم هذا النوع من الوجوب هو سقوط جميع التكاليف بامتنال الواحد من جهة حصول ما هو تمام المطلوب في جميع هذه التكاليف.

پس، تکلیف، به نحو استغراقی متوجّه به هر یک از مکلفان است. مکلفان متعدّدند و هر یک مستقلاً مورد خطاب قرار گرفته‌اند. اما آنچه بر عهده هر یک گذاشته شده، یک متعلّق واحد است که عبارت باشد از همان طبیعت مطلقه فعل، غیر مقید به صدور از نفس او. لذا در مسأله‌ای مانند تجهیز میت، هر یک از مردم مستقلاً مکلف‌اند، اما مکلف به در همه این تکالیف، «أمر وحدانی» است، یعنی همان طبیعت مطلقه دفن.

نتیجه‌ی طبیعی این ساختار آن‌که چون مطلوب در همه این خطاب‌ها یک چیز است (تحقق اصل طبیعت)، با امتثال یکی از این مکلفین، «تمام مطلوب» حاصل شده و به تبع، همه تکالیف ساقط می‌شود. در مقابل، در وجوب عینی:

كل واحد من المكلفين مكلف في هذا النوع من الوجوب بإيجاد الطبيعة المقيدة بصورها عن نفسه.

پس، در وجوب عینی، قید «صدور از نفس مکلف» در متعلّق اخذ شده است. لذا ترک نماز از زید، حتی اگر عمرو همان نماز را به‌جا آورد، ترک واجب زید محسوب می‌شود.

تقریر مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی از مبنای محقق بروجردی

مرحوم والد معظم ما، در «أصول فقه الشيعة»، این مبنا را در قالب «احتمال پنجم» چنین بیان می‌کند:

احتمال پنجم: فرق بین واجب عینی و واجب کفائی در ارتباط با مکلف به است، به این گونه که در واجب کفائی، قید مباشرت دخالت ندارد ولی در واجب عینی دخالت دارد. مثلاً «أقيموا الصلاة» که واجب عینی را مطرح می‌کند می‌گوید: «بر همه شما مکلفین لازم است که مباشرتاً نماز یومیّه را اتیان کنید». اما در «ادفنوا الميت المسلم»، که واجب کفائی را مطرح می‌کند، قید مباشرت دخالتی در مأمور به ندارد، هرچند مکلف در مورد دفن میت، همه افراد مکلفین می‌باشند.[3]

سپس برای تأیید این تحلیل، به قاعده‌ی «حمل واجبی که شک در عینیت و کفائیت آن داریم بر کفایی» اشاره می‌کند و می‌گوید: اگر اصل وجوب فعلی ثابت باشد، ولی در عینی یا کفایی بودن مردّد باشیم، بسیاری از بزرگان فرموده‌اند باید آن را بر کفایی حمل کنیم. وجهی برای این قاعده نیست جز این‌که در واجب عینی، قید مباشرت شخصی دخیل در متعلّق است. در واجب کفایی، این قید دخالتی ندارد، و شک در «عینیت و کفائیت» به شک در ثبوت و عدم همین قید برمی‌گردد. و مقتضای أصالة الإطلاق، نفی قید مباشرت و حمل چنین واجبی بر کفایی است. این تقریر، در حقیقت تطبیق صریح مبنای محقق بروجردی بر زبان اصولی رایج در قم است.

مقایسه اجمالی با مبنای محقق خویی

به این ترتیب، مقایسه‌ی دو مبنا چنین است:

در مبنای محقق خویی، محور، مکلف است. مکلف در واجب کفایی، «أحد المكلفين لا بعينه» است. و این «واحد لا بعينه» به «صرف الوجود من المكلفين» تحلیل می‌شود. وجوب، بر ذمه‌ی یک نفر لا بعینه ثابت است، و سقوط تکلیف از دیگران، به واسطه‌ی حصول غرض به فعل او.

در مبنای محقق بروجردی، محور، مکلف به است. مکلف در هر دو قسم، «جميع المكلفين» به نحو استغراق‌اند. فرق در این است

که در وجوب عینی، متعلّق فعلٌ مقیّد به صدور از نفسِ هر مکلف است، ولی در وجوب کفایی، متعلّق، طبیعتِ مطلقه‌ی فعل است، بدون تقيّد به صدور از شخص خاص. لذا با امتثالِ يك نفر، «تمام مطلوب» حاصل و تکالیفِ سایرین قهراً ساقط می‌شود.

از این منظر، مبنای محقق بروجردی، در عینِ همسویی با محقق اصفهانی در انحلالِ وجوب به عددِ مکلفین، محورِ تحلیل را از «تشخیصِ مکلف» به «نحوه‌ی دخالتِ مباشرت در متعلّق» منتقل می‌کند و به این جهت، تحلیلی دقیق‌تر از فرقِ میان واجب عینی و کفایی ارائه می‌دهد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1] - خویی، ابوالقاسم، «محاضرات فی أصول الفقه»، با محمد اسحاق فیاض، ج 4، ص 55-57.
- [2] - بروجردی، حسین، «نهاية الأصول»، ج ۲، با حسینعلی منتظری، ص 229-230.
- [3] - فاضل موحّدی لنکرانی، محمد، «اصول فقه شیعه»، با محمود ملکی اصفهانی و سعید ملکی اصفهانی، ج 5، ص 196.

منابع

- بروجردی، حسین، نهاية الأصول، حسینعلی منتظری، ج ۲، قم، تفکر، 1415.
- خویی، ابوالقاسم، محاضرات فی أصول الفقه، محمد اسحاق فیاض، ج ۵، قم، دارالهادی، 1417.
- فاضل موحّدی لنکرانی، محمد، اصول فقه شیعه، محمود ملکی اصفهانی و سعید ملکی اصفهانی، ج ۱۰، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، 1381.